

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی آیه ی اوفوا بالعقود است. من یک جمع بندی از فرمایش شیخ و فرمایش محقق خوئی داشته باشم. ذیل فرمایش این بزرگوار، شش تا سوال وجود دارد. این شش سوال را مطرح کنم تا بعد ببینیم می توانیم برای آن ها جوابی پیدا کنیم یا نه. لا به لای فرمایش شیخ و محقق خوئی، فرمایش علامه حلی در مختلف هم گفته شد که تقریباً مختار استاد بزرگوار آیت الله جوادی است. این را هم عرض خواهم کرد ولی تمرکز سر همان فرمایش شیخ و محقق خوئی است.

ملاحظه کردید که جناب شیخ، دلالت آیه ی اوفوا بالعقود بر لزوم در معاطاة را قبول داشت. عبارتش را هم خواندیم. منتهی چون مبنای شیخ، در احکام وضعی، انتزاع از تکلیف است، می گفت، آیه دلالت بر وجوب تکلیفی وفاء به هر عقدی می کند و از آن انتزاع لزوم می کرد. نقطه ی رئیسی فرمایش شیخ، این بود که می گفت عقد یعنی عهد مطلقاً، یا عهد مشدد و وفاء یعنی عمل به مقتضیات عقد. عهد مطلقاً یا عهد مشدد، هر اقتضائی می کرد شما به آن عمل کنید. شیخ می گفت اگر این را داشته باشید، از آن لزوم در می آید. چرا؟ چون عهد بر معاطاة صادق است. در هیچ جای عهد نیامده است که حتماً لفظ در کار باشد. خیر! فعل هم باشد اشکال ندارد. این خلاصه و مختصر مدعای شیخ بود.

محقق خوئی فرمودند آیه دلالت می کند بر لزوم هر عقدی و من جمله معاطاة. منتهی آقای خوئی می گفتند عقد، یعنی عهد و ربط. در عبارتشان این بود. ربط حبلی به حبلی. وقتی می گفتید عقد را معنا کنید می گفتند یعنی عهد و ربط دو تا حبل به هم. و وقتی شما وارد معاملات می شوید، این عقودی که به آن ها عقد می گوئیم، این ها ربط های اعتباری هستند. لذا بر معاطاة، چنین ربطی صادق است. ربط دو تا فعل به هم، یا ربط دو تا قول به هم. عهد است. پس عقد و عهد، معاطاة را می گیرد. لزوم هر عقدی هم از این آیه در می آید. منتهی وفاء و ایفاء را ایشان به ایصال الشئ الی آخره معنی کرده اند. تفاوت هایشان را هم گفته ایم. از نظر مبنا هم چون قائل نیست که حتما احکام وضعی باید انتزاعی باشد، می گفت هیچ اشکالی ندارد که ما مستقیما و مطابقتا، لزوم را از آیه استفاده کنیم. منتهی یک هنر نمایی ایشان کرد که صیغه ی افعال، دلالت بر حکم مولوی می کند و عیبی هم ندارد که این حکم مولوی، بعضی موارد، از آن حکم تکلیفی در بیاید، و بعضی موارد هم از آن لزوم در بیاید. ولی هر دو مولوی هستند. در مقابل این دو فرمایش، فرمایش علامه در مختلف بود که می گفت اصلا این آیه دلالت بر لزوم ندارد. بلکه دالّ بر این است که شما به مقتضیات عقد عمل کنید. بعضی از عقدها، اقتضاء می کنند لزوم را، شما به آن عمل کنید. بعضی از عقد ها اقتضاء جواز می کنند، شما به آن عمل کنید. بر اساس فرمایش شیخ و محقق خوئی، چون اول در آیه لزوم درست می شود، شما باید از لزوم، به صحت برسید. حالا چه مثل شیخ، لزوم را از حکم تکلیفی انتزاع کنید، چه مثل آقای خوئی، لزوم را مجعول بدانید و بگوئید جعل حکم وضعی امکان دارد. ولی اول به لزوم می رسید و از لزوم به صحت می رسید. بر اساس فرمایش علامه در مختلف، دیگر لزومی در کار نیست. هر عقدی هر اقتضائی داشت شما به آن عمل کنید. لذا فرمایش علامه در مختلف، این سیستم دلالت ها را نمی خواهد. می گوید هر عقدی یجب العمل بما یقتضیه.

معاطاة عقد است؟ بله عقد است. پس عمل کنید به مقتضی اش. هیچ مشکلی ندارد. بیع عقد است؟ بله عقد است. ایجاب و قبول لفظی عقد است؟ بله عقد است. اخذ و اعطاء عقد است؟ بله عقد است. پس به مقتضای آن ها عمل کنید. لذا اشکال ندارد و لازم نیست که حتما اول مستقیم به لزوم برسیم و بعد از طریق لزوم سراغ صحت برویم. این نظرات فقهاء بود. ولی بر اساس فرمایش جناب شیخ و محقق خوئی، چون اول لزوم درست می شود بعد از لزوم، صحت درست می شود، لذا کسی که ملازمه را قائل است، با مشکل مواجه می شود. می گوید درست است، دلالت مطابقی وجود دارد. دلالت التزامی وجود دارد اما چون من معتقد هستم که دلالت مطابقی در معاطاة حجیت ندارد، یعنی معاطاة لازم نیست، چون اجماع مخصص آن است، عام را از حجیت می اندازد. وقتی عام و خاص به هم می خورند و جمع بین دو حجت این است تخصیص بزیم، شیخ این آیه را نسبت به معاطاة، تخصیص می زند. محقق خوئی تخصیص می زند. می گوید این مفاد این آیه، یعنی اصالة اللزوم نسبت به معاطاة که عقد جائز است، مخصص است و از حجیت می افتد. وقتی از حجیت افتاد، مدلول التزامی اش هم از حجیت می افتد. اما علامه در مختلف، دیگر مشکلی ندارد. می گوید من دنبال لزوم نبودم که از طریق لزوم بیایم. چه کار به لزوم دارم؟! من می گویم هر عقدی هر اقتضائی دارد شما به آن عمل کنید.

فضای مختلف را کاری نداریم. سرجایش بماند. فضای شیخ و محقق خوئی که لزوم را درست کنیم و از آن به صحت برسیم، دو مشکل داشت. دو مشکل را هم آقای خوئی بیان کرد و سعی کرد که حل کند.

یک مشکل این بود که مساله ی ملازمه چطور درست می شود؟ دیدید که شیخ خواست از طریق حرمت تصرف ملازمه را درست کند، آقای خوئی گفت درست در نمی آید. آقای خوئی این را درست کرد با آن وفاء و ایفائی که مطرح کرد.

مشکل دیگر هم شبهه ی مصداقیه ی عام بود. اوفوا بالعقود می گوید "هر عقدی" را وقتی عقد بود به آن وفاء کن. بعد از فسخ، شما نمی دانید که این عقد است یا نه. چطور می خواهید اوفوا، لزوم بعد الرجوع را در بیاورید. این را هم آقای خوئی سعی کرد که با عقد حل کند که معنای حدیثی عقد، موضوع وجوب وفاء است. و الا اگر این دو اشکال را به قول آقای خوئی حل نکنیم، دلالت آیه بر لزوم، تمام نیست. وقتی دلالتش بر لزوم تمام نشد، اصلاً نوبت به تخصیص و امثال آن نمی رسد و دیگر به درد اثبات صحت معاطاة نمی خورد. اما اگر تمامشان کردیم و دلالتش درست شد، مشکلمان فقط تخصیص می شود.

طرح پرسش های شش گانه در فضای بیانات مرحوم شیخ و محقق خوئی:

حالا نکاتی که باید یکی یکی این جا رسیدگی کنیم این هاست:

یک اشکال خیلی جدی در این آیه در فضایی که آقای خوئی و شیخ بیان کرده اند وجود دارد. آن اشکال این است که اگر کسی گفت عقد، مطلق عهد است راهش باز است. اما اگر کسی گفت عقد، عهد مشدد است مشکل پیدا می کند. اگر کسی به تعبیر آقای خوئی، گفت مطلق ربط است، ربط حبلین است یا ربط خاص است. مطلق عهد یعنی مطلق ربط و عهد مشدد هم یعنی ربط خاص. اگر کسی گفت عقد، مطلق عهد است کارش آسان است. اما اگر کسی گفت عقد عهد مشدد و ربط خاص است یک مشکلی پیدا می کند. مشکل این است که ربط خاص و عهد مشدد، خودش به معنای لزوم است.

نکته ی دوم این است که بعضی ترقی کرده اند و گفته اند وقتی می گوئیم گره، عقد، این عقد یعنی شد، از شد و عقد، لزوم در می آید. می گویند حتی در مطلق عهد هم ما مشکل داریم. می گویند اگر شما گفتید که عقد، شد دو حبل به هم است یا اگر این را بتوانیم حل کنیم ولی شما گفتید عقد، عهد مشدد است باز مشکل پیدا می کنید، بر معاطاتی که جائز است چطوری می خواهید عنوان عقد را تطبیق کنید؟! اول تطبیق کنید بعد لزومش را به شکل عام در بیاورید. بعد از آن تخصیص بزنید.

لذا خیلی مهم است این دو نکته. ما باید ببینیم آیا عقد و عهد یک معنا دارند؟ عقد اگر با مطلق عهد یک معنا داشت، نسبتش با عهد مشدد چیست؟ اگر از اول گفتیم عهد مشدد ربطی به عقد ندارد. در عقد، شد و عقده و گره هست. لذا اصلا در کلمه ی عقد، عرفا یک نوع لزوم دیدیم، آن موقع تطبیقش بر معاطاة مشکل دارد. این سوال اول است که در دو بخش باید بررسی شود. یکی نسبت عقد با عهد و یکی هم نسبت عقد با عهد مشدد که در هر دو مرحله درگیری داریم.

- ظاهرا لغو می شود که بگوئیم اوفوا باللزم!

- این بحث بعدی ماست.

پس در یک مرتبه باید تکلیف عقد و عهد را با شیخ و محقق خوئی روشن کنیم تا روشن شود که عقد و عهد و عهد مشدد چیست؟

سوال دوم این است که اگر کسی گفت از عقد لزوم در می آید، حالا یا به خاطر این که در خود عقد لزوم هست یا به خاطر این که عهد مشدد لزوم دارد. اگر کسی گفت از این ها لزوم نتیجه می شود سوال این است که این لزوم که از خود عقد نتیجه می شود، اوفوا برای آن چه می کند؟ اگر معنای خود عقد،

لزوم بود حالا یا از باب این که عقد با عهد فرق دارد یا از باب این که عقد، عهد مشدد است و مشدد، لزوم دارد، در این صورت اوفوا بالعقود یعنی چه؟

هنرمندی که جناب شیخ داشت و در عبارات محقق خوئی نبود، این بود که شیخ می خواست بگوید که در رتبه ی خود عقد، لزوم و جواز وجود ندارد. نه عند العقلاء و نه عند الشارع. شیخ حواسش جمع است. می گوید چه عهد مطلقا را بگویید و چه عهد مشدد بگویید، لزوم در آن نیست. چه عهد مشدد بگویید، لزوم در آن نیست. عقلائی نگاه کنید نه لزوم در آن هست و نه جواز. لذا شیخ حواسش به این سازمان هست که اگر این جا در این صدق، مشکل پیدا کند دیگر آیه از دستش می رود. پس باید تکلیف را در عنوان روشن کنیم.

تا این جا دو تا سوال مطرح کردیم:

یکم: نسبت عقد با عهد و عهد مشدد چیست؟

دوم: اگر به هر ترتیب از عقد، لزوم در آوردیم، تکلیف اوفوا چه می شود؟ یعنی اوفوا که هیأتش لزوم می داد، ماده اش هم لزوم دارد؟

نکته ی سومی که باید این جا رسیدگی کنیم این است که جناب محقق خوئی، اصرار داشت که ملازمه با وفاء و ایفاء به معنای ایصال الشئ الی آخره درست می شود و با وفاء به معنای عمل بما یقتضیه العقد، درست در نمی آید. باید بررسی کنیم که اولاً لغة وفاء یعنی چه؟ اصلاً معنای لغوی وفاء چیست که شیخ

این قدر اصرار دارد عمل بما یقتضیه العقد است؟ اوفوا، وفاء به عقد را واجب می کند. ایفاء است. ایفاء که می خواهیم بگوییم وجوب وفاء به عقد است یعنی چه؟

نکته ی چهارم این است که این معنای وفاء که آقای خوئی درست می کند آیا با اشکال دوم سازگار است؟ یعنی حالا از لغت، صرف نظر کنید، بگویید وفاء یعنی ایفاء و ایصال الشئ الی آخره. خب آقای خوئی! شما اشکال شبهه ی مصداقیه را با معنای حدثنی عقد حل کردید. معنای حدثنی عقد، با این معنای ایفاء سازگار است؟

پس سوال سوم این است که معنای لغوی وفاء چیست؟ و سوال چهارم این شد که فرار از شبهه ی مصداقیه ای که آقای خوئی درست کرد با معنای لغوی وفاءی که خود ایشان قائلند سازگار هست یا نیست؟

نکته ی پنجم که می خواهیم رسیدگی کنیم این است که بعضی ها مانند آقای مروج در حاشیه ی مکاسب، می خواهند بگویند ما هم ملازمه و هم شبهه ی مصداقیه را با اطلاق احوالی که شیخ گفته است می توانیم حل کنیم بدون این که بخواهیم به معنای وفاء دست بزنیم. آقای مروج می گوید شیخ یک اطلاق احوالی برای حرمت تصرف درست کرده است که این حرمت تصرف قبل الفسخ وجود دارد، بعد الفسخ هم وجود دارد. خود این نشان می دهد که فسخ باطل است. ایشان می خواهد بگوید که وقتی به ظهور اطلاق حرمت تصرف اخذ می کنید، این ظهور اطلاق، شبهه ی مصداقیه را برطرف میکند. دیگر شما نیاز ندارید برای انتفاء شبهه ی مصداقیه، دنبال معنای دیگری از عقد بروید و بگویید معنای حدثنی عقد مورد نظر است. باید این بیان آقای مروج را رسیدگی کنیم که آیا می تواند دو تا مشکل آقای خوئی

را حل کند یا ممکن است که کسی بگوید که یک مشکل را حل می کند و مشکل دیگر باقی می ماند. چون ممکن است که آقای خوئی بگوید من قبول دارم، شما اگر یک حرمت تصرفی داشتید که اطلاق احوالی داشت، این اطلاق احوالی می گوید شما شک نکنید و حرمت تصرف مطلقاً وجود دارد، چه قبل الفسخ و چه بعد الفسخ مشکل شبیه ی مصداقیه با این حل می شود. ولی آقای خوئی می گوید که مشکل من این است که این حرمت تصرف اصلاً از کجا آمد؟

نکته ی ششم و پایانی این است که آقای خوئی اصرار داشت که معنای حدثی عقد، اگر موضوع وجوب و فاء شد، دیگر شکی نمی کنم و می گویم قبل الرجوع و بعد الرجوع، عقد به عنوان یک معنای حدثی محقق شده است. دیگر چه شکی در شبیه مصداقیه اش دارم؟ اگر آن معنای اسم مصدری و معاهده مطرح بود ممکن بود شما شک کنید. اما عقد به معنای حدثی اش، موضوع وجوب و فاء است. خب عقد که وجود داشته است. حادث شد. حالا سوال این است که اگر در بیع، با منشاء کار کردیم نه با انشاء، آیا می توانیم با معنای حدثی عقد کار کنیم؟ من خواستم عقد را با معنای حدثی اش درست کنم که معاطاة را به عنوان یکی از افراد بیع، حل کنم. ما قبلاً رسیدگی کردیم که بیع یک انشاء به معنای حدثی دارد و یک منشاء دارد. که اسمش را ملکیت انشائی گذاشتیم. ملکیت انشائی که منشاء من است با آن معنای حدثی بیع و عقد فرق دارد. معنای حدثی عقد، انشاء است. معنایی که من در بیع با آن کار کردم منشاء بود. داشتم عقلائی کار می کردم. کأن آقای خوئی سر این گیر کرده است که گفته اگر با معنای انشائی کار کنم وجوب و فاء درست است و اگر با معنای منشاء کار کنم وجوب و فاء خراب می شود. لذا باید این ها را تحت این شش مرحله بررسی کرد. اگر این شش مرحله درست شد، دلالت آیه درست می شود و الا در هر مرحله ای گیر کردیم، در عقد و تطبیقش بر معاطاة، یا در حیثیت انشاء و منشاء و



تطبیقش بر بیع و معاطه، یا در وفاء و معنای ایصال و انحاء الشئ الی آخره و شبهه ی مصداقیه، در هر کدام از این ها مشکل پیدا کردیم، آیه از دستمان می رود.

این شش محور جدی این بحث خدمت شما باشد تا ببینیم که بزرگانی که مثل محقق نائینی که عرض کردم با این توجه و جمع بندی، وقتی با این آیه برخورد کرده اند، چطوری آن را معنا کرده اند.

محقق نائینی می خواهد بگوید صدق آیه بر معاطه مشکل دارد. البته ملازمه را قبول ندارد. ایشان در

دلالت یک تحلیلی دارد که می خواهد صدق آیه بر معاطه را اشکال کند و بگوید آیه اصلاً لزوم ندارد.

اگر معاطه را هم می گرفت ایشان می گفت عیبی ندارد، خراب شدن حجیت مطابقی، با خراب شدن

حجیت مدلول التزامی ملازمه ندارد. اما ایشان اصل آن را اشکال دارد و می خواهد ورود معاطه به عموم

عقود و عموم اوفوا بالعقود را خدشه دار کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.